



## خدا اباعبدالله را چگونه می‌خواست؟/ علت ذبح ذبیح حق در تاریخ

مدیر حوزه علمیه امام مهدی (عج) گفت: آیا اباعبدالله (ع) نمی‌توانست معجزه کند؟ می‌توانست اما خدا می‌خواهد که ابی‌عبدالله تکه تکه شود، یکی از نکاتی که برای زینب کبری (س) سؤال پیش آمد، درباره همین بدن تکه تکه شده بود.

مدیر حوزه علمیه امام مهدی (عج) گفت: آیا اباعبدالله (ع) نمی‌توانست معجزه کند؟ می‌توانست اما خدا می‌خواهد که ابی‌عبدالله تکه تکه شود، یکی از نکاتی که برای زینب کبری (س) سؤال پیش آمد، درباره همین بدن تکه تکه شده بود.

به گزارش خبرگزاری فارس، آیت‌الله روح‌الله قرهی مدیر حوزه علمیه امام مهدی (عج) حکیمیه تهران در شب سوم ماه محرم در خصوص عوامل ایجاد واقعه کربلا به ایراد سخنرانی پرداخت که مشروح آن در ادامه می‌آید:

### \*اهمیت شناخت دین و دنیا

آنچه مشکل جبهه حق است که بر او گرفتار می‌شود این است که نه دین را به خوبی می‌شناسد نه دنیا را، البته بعضی این‌گونه‌اند. این معرفت یک باب بسیار مهمی است که اگر انسان در باب معرفت رشد کند و دین و دنیایش را بشناسد، خدای ناکرده به انحرافات که برای بعضی‌ها در دین به وجود می‌آید، دچار نمی‌شود.

البته اینکه معرفت بالجّد در گرانی است به هر کس ندهندش، یک بعد است و اینکه انسان بخواهد با معرفت هم باشد بعد دیگر است.

اصلاً همین که بیان فرمودند اصول دین تقلیدی نیست، به ما نشان می‌دهد که انسان باید با معرفت جلو برود. وقتی بیان می‌شود که شناخت خود ذوالجلال و الاکرام، توحید، تقلیدی نیست، تحقیقی است؛ نبوتش، امامتش، عدل و معادش هم همین‌طور است، طبعاً می‌خواهند به انسان بگویند که اگر در باب معرفت جلو رفتی، دین‌دار حقیقی می‌شوی.

یکی از همین مبانی همین است که انسان به حقیقت دنیا را بشناسد؛ بداند دنیا چیست، دین چیست تا گرفتار نشود.

به فضل الهی یک روایتی برای شما می‌خوانم که بیان می‌فرمایند چه بسا دیندارانی که به ظاهر دین دارند اما گرفتار دنیا می‌شوند و دنیا فریشتان می‌دهد.

آن وقت مشکل این است که یک موقع دنیا فریب می‌دهد یعنی اینکه حالا یا حبّ به دنیا دارند یا حبّ به فلان ملک و خانه دارند، حبّ به باغشان دارند اما یک موقع از این فراتر می‌رود و کار به جایی کشیده می‌شود که این حبّ، به حبّ دین غالب می‌شود و وقتی به حبّ دین غالب شد، اولش دین دارد اما بعد دین را برای دنیایش ذبح می‌کند.

### \*علت ذبح ذبیح حق در طول تاریخ

لذا این معرفت نسبت به دین و دنیا یک ضرورت است که حتماً باید این‌ها را بشناسیم خیلی عجیب است و درد هم هست که در طول تاریخ به ما نشان داده شده، نه فقط یک مقطع که همیشه آن ذبیح حقی که به دست باطل ذبح شده، به واسطه بی‌معرفتی اهل دین بوده است.

گرچه ما قائلیم که به جای حضرت عیسی بن مریم (ع)، آن پیامبر با عظمت، کسی را که شبیه ایشان بود، به صلیب کشیدند و دار زدند و حضرت عیسی عروج پیدا کرد یا علی ای حال از نظر پنهان شد تا اینکه با وجود مقدّس آقاچانمان، حضرت حجّت بن الحسن المهدی (صلوات الله و سلامه علیه) بیاید، اما وقتی تاریخ عیسی بن مریم را مطالعه می‌کنید می‌بینید چه کسانی باعث شدند که به قول نصاری که می‌گویند حضرت را به صلیب کشیدند- که ما قائلیم عروج پیدا کرد- حضرت به صلیب کشیده بشود؟ حواریون. این درد است! یعنی دیندارها.

چه کسانی باعث شدند که امیرالمؤمنین (ع) که می‌توانست پیروز شود و همه فتنه و مطالب از بین برود، به صورت ظاهر شکست بخورد با اینکه تا یک قدمی برچیده شدن فتنه به دست سپهسالارش، مالک اشتر پیش رفته بود و دیگر داشتند از بین می‌رفتند؟ دیندارها.

قرآن هم که به نی شد به ظاهر دین‌دارها جلوی امیرالمؤمنین(ع) ایستادند.

چه کسانی باعث شدند امام مجتبی(ع) آن سبط اکبر، آن امام همام که این بار رفته بود ریشه را بکند و معاویه را نابود کند، حتی ضربه بخورد، آن هم از سپاه خودش؟ دینداران. ابن عباس و امثال آن‌ها. چه چیزی باعث شد؟ به موقع یاری نکردن مختار، تحلیل مختار البته اینکه بعد توبه کرد و عامل شد برای اینکه دل اهل بیت را شاد کند و انتقام گرفت، هست. البته آن موقع چون در زندان بود، در کربلا نبود و بعد آزاد شد و انتقام گرفت اینکه یک عده دین‌دار سکوت کردند و یک عده دین‌دار دنیا طلب شدند که زر آن‌ها را بیچاره و گرفتارشان کرد.

\*بالاترین مصیبت

امیرالمؤمنین(ع) یک نکته‌ای را بیان می‌فرماید که خیلی جالب است. وقتی انسان تأمل می‌کند می‌بیند که واقعاً همین است. چه کسی باعث شد کربلا به وجود بیاید؟ دینداران، نه یزید. دینداران!

حضرت می‌فرماید: «الْمُصِيبَةُ بِالَّذِينَ أَكْثَرُ الْمَصَائِبِ» مصیبت دینی بالاترین مصائب است، اعظم المصائب.

چرا؟ چون عامل همین مطلب که دین گرفتار می‌شود، همین زر است. همین درهم و دینار است که گرفتاری برای دین به وجود می‌آورد و عامل می‌شود برای اینکه انسان گرفتار شود.

پس چه کسانی باعث شدند ابی‌عبدالله به شهادت برسند؟ همین دینداران باعث شدند.

یا مثلاً در طول تاریخ در داستان موسی بن عمران، هارون عظیم‌الشأن(ع) من ناحیه موسی، آن نبی مکرم، در غیبت او مانده است. او ولی خداست و در غیبت نبی، حجت الله است. بعد از اینکه قضیه سامری به وجود آمد، اوّل خطابش، خطاب به دین‌داران بود که شما چرا پذیرفتید و جالب است که در تورات تحریف شده الان هم این موجود است.

پس با استناد به همه این‌ها معلوم می‌شود کسی که دین را نشناسد، گرفتار می‌شود. این شناختنش همین بی‌دینی است.

\*چه خطری حتی اهل اخلاص و یقین را تهدید می‌کند؟

لذا باز امیرالمؤمنین در روایت دیگری که خیلی عالی است، می‌فرماید: «ثَلَاثٌ هُنَّ كَمَالُ الدِّينِ» سه چیز است که کمال دین است. «لِاخْتِلَاصِ وَ الْيَقِينِ وَ التَّقَنُّعِ»؛ اخلاص داشتن، که خودش یک بحث مفصل است که در باب اخلاص در اخلاق عرض کردیم. «و اليقين» که یقین هم یک مراتب عالیست که انسان باید طی کند تا از علم اليقین به عین اليقین برسد. حق اليقین، علم اليقین و عین اليقین، ببیند. اما مرحله سوم چیست؟ یعنی بعضی احتمال دارد این دو را هم داشته باشند اما یک گرفتاری که برایشان به وجود می‌آید که آن دنیا طلبی است، لذا فرمودند: «و التَّقَنُّعِ» قناعت‌پیشگی. این قناعت‌پیشگی یعنی چه؟ معلوم می‌شود که یعنی بعضی در دنیا قانع نیستند. یک مقدار جلو بروند، دینشان را می‌فروشند. پس ببینید سه مرحله را بیان می‌فرمایند: اخلاص، یقین و التقنع.

اما بعد از اخلاص و یقین که یعنی انسان در مقام اخلاص بالا برود و در مقام یقین به عین اليقین برسد، اتفاقاً مرحله سوم قرار داد که «و التَّقَنُّعِ»؛ یعنی باز امکان دارد یک چیزی او را بلرزاند؟ دنیا. چرا؟ چون قناعت نمی‌کند و در امور دنیا می‌لرزد. چون قانع نیست در آنچه که در اختیارش هست، می‌لرزد.

\*چه کنیم قانع باشیم؟

لذا من اینجا به تعبیر امروزی داخل پرانتز مطلبی را عرض کنم و به قول طلبه‌ها حاشیه بزنم و بعد دوباره به بحث برگردم. چه کنیم که قانع شویم؟ آیا می‌شود؟ بله، می‌توانیم. البته در باب قناعت مبحث بزرگی است که اگر یک موقعی زنده بودیم و شد، ان شاء الله در اخلاق عرض خواهم کرد. اما یک چیزی که خیلی راه میان بر است و راحت می‌توانیم عرض کنیم این است که تکلیف‌مدار باشیم. اگر انسان بداند تکلیفش چیست، دیگر قانع می‌شود. پس یک مطلب تکلیف‌مداری در همه مطالب است و دیگر هم اینکه بداند همه چیز به ید پروردگار عالم است. «بید الله کل امور یقضی» قضا و قدر و هرآنچه که هست، به یدالله است. همه امور به دست پروردگار عالم است. امروز حاکم، فردا نشوم، مهم نیست؛ دست خداست. امروز دارم، فردا ندارم، مهم نیست. تکلیف‌مدار که شوم، این‌طور می‌شود که قانع هم می‌شوم اما اگر یک مرتبه، دو مرتبه این شیرینی را دنیا چشید، تمام

است.

زین العابدین، امام العارفین(ع) در یک دعا می‌فرمایند: خدایا! یک کاری نکن که دنیا و مطالب دنیا به دهان من شیرین بیاید. اگر شیرین شد، آدم گرفتار می‌شود. این پست شیرین می‌آید، دیگر رها نمی‌کنم. این خانه، این شغل، شیرین آمد، گرفتار می‌شوم. خیلی درد است.

\*کدی برای سنجش ایمان خود

یک کد دادند که با آن هرکس خودش می‌تواند درجه ایمانش را بسنجد. اصلاً نیاز نیست دیگری بسنجد. خیلی جالب است. می‌گویند: اگر یک موقعی در دنیا یک چیزی گیرتان آمد، یا اصلاً نه، دیدی امروز هیچ مشکلی نداری، شغلت دارد خوب جلو می‌رود خوشحال بودی - البته نمی‌خواهم بگویم فقر چیز خوبی است، اشتباه نشود. برداشت بد نشود، جان کلام را بگیرید. فقر بد است. اسلام هم با آن مخالفت دارد. حکومت دینی باید برای رفع فقر تلاش کند و همه این‌ها هست. همان‌طور که آیت‌الله العظمی شاه‌آبادی در شذرات المعارف بیان می‌کند و در کتب دیگر هم هست. یا اولیاء خدا از جمله حاج آقا نورالدین اصفهانی در باب سیاست و دیانت که عنوانش «سیاسة الکامله فی الدین» است، اشاراتی دارد و آنجا خیلی عالی بیان می‌فرمایند: یکی از کارهای حاکم این است که فقر را از جامعه بشری بردارد. این بحثش جداست - به قول معروف یک نفس راحتی می‌کشی اما یک موقعی تنگ شد ابتدا آمد، امتحان آمد، مدام تنگ شد و گرفتار شدی، همان که در عامیانه خودمان می‌گوییم هرچه سنگ است، مال پای لنگ است، اینجا خودت، ایمان خودت را امتحان می‌کنی که چقدر مؤمنی. درجه ایمانت اینجا معلوم می‌شود.

یک عده وقتی عرصه برایشان تنگ می‌شود دیگر واقعاً طوری می‌شوند که نماز هم نمی‌خوانند و با خود خدا هم قهر می‌کنند. وقتی به تعبیر عوام‌التاسی دائم بد می‌آورد، از این کار به آن کار بد می‌آورد، از این مطلب بد به این مطلب بد می‌آورد، آخر اصلاً نسبت به دین و نماز و همه چیز بدبین می‌شود و همه چیز را می‌بوسد و کنار می‌گذارد. می‌گویند: خودت می‌توانی درجه ایمانت را اینجا بسنجی که تا کجا مؤمنی.

همان آیه شریفه که عرض کردم «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ» خدا را حرفی می‌پرستند «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» اگر همه چیز خیر باشد، مطمئن است، نماز شب هم می‌خواند.

اگر طرف از طرف امام راحل به پست و مقامی رسید، خوب است اما اگر آن پست و مقام را پس بگیرند، خیر.

گرچه هیچ موقع هم امام المسلمین این کار را نکرده‌اند. عرض کردم از مظلومیّت این سیّد بزرگوار و از ادب ایشان است. همیشه گفتم و باز هم تکرار می‌کنم. آن قدر تکرار می‌کنم که شما این در ذهنتان ملکه شود که ادب و اطاعت دو بال پرواز است برای بنده شدن. ایشان آن قدر نسبت به امام راحل مؤدّب است که الان که هم امام راحل از دنیا رفته و ایشان امام المسلمین است، هر کسی را که امام راحل به امام جمعه‌ای نصب کرده، برنمی‌دارد، ولو بعضی از این آقایان شیطنتهایی هم می‌کنند و نستجیربالله اهانت هم می‌کنند که ما خبر داریم اما آقا برنمی‌دارد.

حالا ببینم اگر پست ندارم، رزقم تنگ شد، حالم چطور است؟ موقعی که «فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ» اما «وَمِنْ أَصَابَتِهِ فِتْنَةٌ» آزمایش که پیش می‌آید (فتنه در قرآن آزمایش است) «انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ». حالا خدا می‌خواهد امتحان کند. می‌گوید: من رزق این را تنگ می‌کنم. مگر خدا بصیر نیست، مگر نمی‌بیند؟ «إِنَّ اللَّهَ بِصِيرٍ بِالْعِبَادِ» خدا به حال من آگاه است.

\*دست رد حضرت ابراهیم بر سینه ملائکه

بارها عرض کردیم و این نکات خیلی مهم است. باید رود این‌ها تأمل کنیم و از آن‌ها گذرا رد نشویم. حضرت ابراهیم، خلیل بودندش نه به خاطر این است که خدا خیلی به او مال و منال داد، بلکه برای این است که وقتی در آتش هم افتاد، راضی به رضای خدا بود. آن هم نه یک آتش کوچک، آتشی که حتی خودشان هم نمی‌توانستند نزدیکش شوند. یک آتشی درست کرده بودند که به صدمتری آن هم نمی‌توانستند نزدیک شوند. مشعل‌ها را با تیر در آن چاله عظیم انداختند که چوب‌ها آتش گرفت. یک چیز عجیب غریب وحشتناکی درست کردند. گفتند: جهنمی برایت درست می‌کنیم که برای دیگران عبرت شود. بعد هم که شیطان به صورت یک پیرمردی آمد و منجنيق را به انسان یاد داد و بعد دست و پای حضرت ابراهیم را بستند و داخل منجنيق پرتاب کردند. آنجا ملائکه الله دلشان سوخت که خدایا! این عبد توست. دارد برای تو و دین تو کار می‌کند. برای اثبات وحدانیت تو تلاش می‌کند و مردم را به تو دعوت می‌کند. پروردگار عالم فرمود: اگر می‌خواهید بروید کمکش کنید؛ چون ملائکه که در آتش نمی‌سوزند. ملائکه آمدند، ابراهیم خلیل فرمود: آن کسی که می‌بیند و ناظر است، خودش می‌داند و اگر خودش بخواهد، نجات می‌دهد. حضرت ابراهیم پرسید: خدا گفته؟ گفتند: نه، ما گفتیم، خدا هم گفت: اگر دلتان می‌خواهد بروید. فرمود: نه، اگر امر

خداست یک بحثی است، اما اگر اختیاری است، من به خودش می‌سپارم. «إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ». خدا امروز این‌طور می‌پسندد که من ابراهیمش در آتش بسوزم، خب بسوزم، خودش دلش خواسته. بنا نیست که همه‌اش من به ظاهر بالا باشم. اتفاقاً این هم بالاست.

عرض کردیم برای ما درد است. خیلی هم باید برای ما درد باشد. برای امت خیلی درد است که آن آقایی که «یوم علی صدر المصطفی» بود، امروز «یوم علی وجه الثری» است. صورتش به خاک مالیده می‌شود.

چیزهایی هست که بعضی از ما به قدری عشق به اهل بیت داریم که آن‌ها را باور نمی‌کنیم. خدا مرحوم آیت‌الله دزفولی را رحمت کند. ایشان می‌فرمود که یک موقعی آقای شیخ انصاری قمی جلوی آیت‌الله بروجردی روضه حضرت زهرا می‌خواند. در روضه کیفیت اینکه چطور آن ملعون به صورت حضرت زهرا(س) ضربه زد را بیان کرد. بعد از منبر یک کسی رفت یقه او را گرفته بود - دیده بود جلوی آقا نمی‌شود، بعد از منبر رفته بود - که این مزخرفات چیست که می‌گویی؟! گفته بود: آقا من درست خوانده‌ام، اگر اشتباه بود آقا می‌گفت، جلوی آقا خواندم، اما او می‌گفت: نه، مگر می‌شود کسی جرأت کند روی صورت بی‌بی دو عالم دست بلند کند؟! من اصلاً اصل این را قبول نمی‌کنم. گفت: از بس شدت حبّ به بی‌بی دو عالم دارد، نمی‌تواند باور کند اما اتفاق افتاده دیگر.

لذا برای ما درد است دیگر نمی‌توانیم هم بپذیریم که آن ملعون پا روی سینه ابی‌عبدالله(ع) گذاشته و فشار می‌دهد. درد است اما اتفاق افتاده. «یوم علی صدر المصطفی و یوم علی وجه الثری»، یعنی همین. منظور همین جایی است که آن ملعون به صورت و به سینه ابی‌عبدالله(ع) اهانت کرد و صورت را به خاک مالید. اما برای خود ابی‌عبدالله(ع) یکی است؛ چه آن روز که روی سینه پیامبر است و چه آن روزی که صورتش روی خاک است. به تعبیر ما طلبه‌ها هیچ إن‌قلتی نمی‌آورد که خدایا! یعنی چه؟! اصلاً چیزی نمی‌گوید.

لذا این قناعت‌پیشگی در امور هم همین است. اگر می‌خواهیم در دنیا مبتلا نشویم می‌فرماید یکی از مطالب کمال دین که در سه چیز است «ثَلَاثٌ هُنَّ كَمَالُ الدِّينِ الْإِحْلَاصُ وَ الْيَقِينُ وَ التَّقَرُّعُ»، قناعت‌ورزی است، چرا؟ چون ما معمولاً به دنیا مبتلا می‌شویم. به دنیا قانع نیستیم. این شیرینی دنیا زیر زبان برود، گرفتارمان می‌کند.

به تعبیر امروزی‌ها هر کسی هم یک قیمتی دارد. آن‌ها هم فهمیده بودند دیگر. ابن عباس هم لرزید! ابن عباس شوخی نیست. این‌ها همه درس عبرت است، «فاعتبروا یا اولی الالباب». باید عبرت بگیریم. ابن عباسش لرزید، قناعت نداشت.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ از فردا شب من می‌خواهم آن خطبه‌هایی را که ابی‌عبدالله در کربلا فرمودند، عرض کنم و ذیلش هم بعضی از نکات را بیان کنم که چه کسانی بودند که در زمان خود پیامبر جنگیدند و عجیب هم خالصانه جنگیدند - آن اخلاصی که حضرت می‌فرماید همین است - و با یقین هم جنگیدند و رفتند و خیلی هم ضربات خوردند، حالا یک یک اسامی را بیان می‌کنیم که دارد بعضی از آن‌ها در بدنشان «مئه ضربه» صد ضربه داشتند، اما بعد وقتی در دوران خلفا والی یک جایی شدند و آرام آرام، قناعت نکردند، این شیرینی دنیا زیر زبانشان رفت و مدام مال جمع کردند. طوری که وقتی می‌خواستند از دنیا بروند، یک قطعاتی از طلا داشتند که با تبر تکه‌اش می‌کردند. بعضی از این‌ها هم تا زمان امیرالمؤمنین ماندند و وقتی دیدند امیرالمؤمنین می‌خواهد بالقسط رفتار کنند، دیدند با آن‌ها نمی‌خورد؛ چون شیرینی دنیا دیگر زیر زبانشان رفته بود.

\*ابزار شیطان برای فریب دینداران

یک حدیثی است که فقط مضمونش را عرض کنم که از اصل بحث دور نشویم. در کتاب احادیث القدسیه شیخ حرّعاملی است که شیطان رجیم، ابلیس ملعون به داود نبی می‌گوید با سه چیز خیلی‌ها را که ادعای دین‌داری کردند، لرزاند؛ یکی با زن، که خیلی انسان باید مواظب باشد، شهوت؛ یکی با پول، درهم و دینار و یکی هم با ریاست، البته بعد هم پشیمان شد که چرا نصیحت کرده. چون چندبار نصیحت کرده، برای یکی دو تا از انبیاء هم نبوده، چندین نفر از انبیاء را نصیحت کرده و بعد هم پشیمان شده که چرا من نصیحت کردم.

بعد هم بیشتر از همه این درهم و دینار را می‌گوید. خیلی جالب است، چون بعضی از مواقع انسان از یک زنی بدش می‌آید. بالاخره اختلاف پیش می‌آید و طلاقش می‌دهد. یا مثلاً اگر هم نستجیربالله و نعوذبالله روابط نامشروع داشته باشد، دیگر ترکش می‌کند و او را دور می‌اندازد، اما پول را نمی‌تواند دور بیندازد.

لذا قرآن فقط راجع به این موضوع است که می‌فرماید: «الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَذَّةً»، می‌گوید: «أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ». گاهی حتی ریاست را هم برای دنیایش می‌خواهد که مدام پول جمع کند. می‌گوید حالا که این چهار سال و هشت سال که

هستیم، حالا که وزیریم، استفاده کنیم. لذا قراردادهای آن چنانی و ... بگذریم، این دهان بسته باشد. اما برای دنیاست، برای اینکه دنبال «الذی جَمَعَ مَالاً وَ عَدَدَهُ» است. این‌ها مهم است.

پس این «و التَّقْنَع» همین است. همان که اول بحث عرض کردم که از اول وقتی نگاه کنیم، اتفاقاً همه انبیاء عظام را دینداران کشتند. قرآن به اشاره می‌فرماید: اتفاقاً این به ظاهر علمای یهود و نصاری باعث قتل شدند. آیات قرآن را بخوانید، إِنَّ شاءَ الله در شب‌های بعد اشاره‌ای به آیات می‌کنیم. می‌فرماید: این‌ها باعث قتل انبیاء و اولاد انبیاء شدند. چرا؟ قرآن باز دو مرتبه اشاره می‌فرماید، می‌فرماید چون این‌ها به دنیا وابسته شدند. وقتی قناعت نباشد، همین است.

لذا حرّ باش، آزاد آزاد باش. داشتی، داشتی، نداشتی، نداشتی. البته این خیلی تمرین می‌خواهد که انسان حرّ شود.

**\*توصیه‌ای برای حرّ شدن**

حالا بگذارید یک حاشیه بزنیم و دوباره به بحث برگردیم. برای حر شدن هم بد نیست که به قبرستان برویم. نه تنها بد نیست بلکه به است و من چون می‌ترسم، می‌گویم بد نیست؛ چون بعضی که کج فهمند و نمی‌فهمند شاید این قلت بگیرند اما اولیاء خدا این را انجام دادند و ملاک ما کار اولیاء خداست. آیت‌الله قاضی انجام دادند. نه تنها آیت‌الله قاضی، خیلی از آقایان انجام دادند. آیت‌الله آسید عبدالکریم کشمیری خیلی بر وادی‌السلام تأکید داشتند. ایشان خیلی هم وادی‌السلام می‌رفتند. به ایشان گفتند: آقا! شما در وادی‌السلام چه دیدی، این قدر قبرستان می‌رفتید؟ فرمودند: روح و ریحان.

لذا یکی از راه‌های برون‌رفت از این حبّ به مال و دنیا و اینکه ازدیاد نشود و بتوانیم حر بشویم این است که قبرستان برویم. به خصوص برویم ببینیم که جنازه را می‌شویند. برویم ببینیم پولدار می‌آورند، این طور است، برویم ببینیم جوان می‌آورند، این طور است. برویم ببینیم آن را که خوش‌گل است و گلش، خوش است و آن که بدگل است، می‌آورند این طور است. انسان صاحب جمال‌ها را ببیند، صاحب مال‌ها را ببیند.

و گاهی هم - البته می‌ترسیم توصیه کنیم و بعد بگویند آقا شما توصیه کردید و یک جوان رفت این کار را کرد و سخته کرد و .... اما اولیاء خدا انجام دادند- بروید در قبر بخوابید. خدا گواه است در خود قبر خوابیدن اثر دارد. البته مخفی، نه اینکه بگویم خدای ناکرده علن این کار را نکنید. بالاخره یک جوری هر طور که خودت توانستی، طوری که کسی نفهمد در قبری بروی که بدانی باید از این دنیا بروی.

دیشب هم عرض کردم و در درس اخلاق هم گفته بودم که لحظه مرگ همه می‌بینند که دیگر هیچ چیز ندارند و همه فقر خودشان را می‌فهمند، چون واقعاً می‌بینند که دیگر تمام شد. دارد جان می‌دهد، آن جان کندن، جان در سینه می‌آید، خانه چه شد؟ بین داریم خانه‌ات را از تو می‌گیریم. بین داریم همسرت را از تو می‌گیریم. بین داریم بچه‌هایت را از تو می‌گیریم. رفقای کجا رفتند؟ همه را دارد می‌بیند. باغت، ویلا، کارخانه‌ات، دارالتجارات کو؟ دیدی همه این‌ها ظواهر است.

در جلسه گذشته عرض کردم که فرق حقیقت با ظواهر این است که حقیقت فناپذیر است، استمرار دارد و بیشتر و نیکوتر می‌شود. این سه خصلت حقیقت بود اما ظواهر خیر. اینکه می‌گویند: ظواهر دنیا، همین است، می‌رود و هیچ چیز هم در دست نیست.

می‌گویند: لحظه مرگ همه این را می‌فهمند. مؤمن می‌فهمد، کافر می‌فهمد، مسلمان می‌فهمد، فاسق و فاجر می‌فهمند، همه می‌فهمند، استثناء ندارد. همه آن لحظه می‌فهمند که راستی راستی همه دنیا ظواهر بود.

لذا می‌گویند یکی از راه‌ها رفتن در قبر است. این حاشیه را زدم که اگر خواستیم حر شویم و قناعت کنیم، برویم قبرستان. خدا گواه است هیچی نیست، همه می‌میرند. حالا مدام من از خودم دفاع کنم، او از خودش دفاع کند. او بگوید من این را می‌خواهم، دیگری ریاست بخواهد و ... همه می‌رود. خدا را داشته باشیم، این‌ها چیست؟! خدا بخواهد بلد است و خودش هم از تو دفاع می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ يُدْفِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا». اگر یک موقع هم نخواهد، اتفاقاً خدا خواسته تو این طوری از دنیا بروی و دفاع هم نمی‌کند.

**\*خدا ابی‌عبدالله را چگونه می‌خواست؟**

آیا ابی‌عبدالله (ع) نمی‌توانست معجزه کند؟ می‌توانست اما خدا می‌خواهد که ابی‌عبدالله تکه تکه شود. - خدا گواه است من قبل از اینکه منبر بیایم خیلی برای مادر آقاجانمان فاتحه می‌خوانم که بتوانم این مطالب را بیان کنم. - یکی از نکاتی که برای

زینب کبری(س) سؤال پیش آمد، درباره همین بدن تکه تکه شده بود ارباً ارباً را دید اما غیر از ارباً ارباً یک چیزهای دیگری هم بود. نیزه‌ها و شمشیرها که همه وقتی حضرت افتاد، فرو رفت و از آن طرف درآمد. چون عرض کردم حضرت که محاصره بود، اوّل می‌چرخید، اما بعد دیگر نچرخید و ایستاد. دید نمی‌تواند، هر چه بچرخد همین است و دیگر طاقت هم نداشت. دیگر تمام شده بود. دارد که چهار هزار - مقاتل صحیح همه چهار هزار نوشته‌اند - یک عده تیر می‌زدند، نیزه می‌زدند، شمشیر می‌زدند، خنجر پرتاب می‌کردند، بعد این دسته عقب‌نشینی می‌کرد و عقب می‌آمد که دسته دیگر جلو برود و حالا آن‌ها بزنند.

گروه شمشیرزن‌ها، گروه تیراندازها، گروه خنجرزن‌ها، آن‌ها که دیگر چیزی نداشتند با سنگ می‌زدند. دیگر حضرت ایستاد. خدا می‌خواهد این‌طور باشد. آن‌قدر زدند که این عین روایت است ولی حالا می‌گویند نگویند، چون بعضی از بس حرمت قائل هستند، نمی‌توانند بعضی چیزها را تاب بیاورند و یک‌دفعه در دهن کسی می‌زنند و می‌گویند نگویند اما این عین تاریخ است که نوشته مثل این بدن مثل آن شد که تیغ تیغ دارد. از همه طرف این‌طور بود. حالا از اسب هم زمین افتاده، همه این‌ها فرو می‌رود. معلوم است دیگر بدن است. این نیزه‌هایی که زدند، در سینه خورده، چشم حضرت تیر خورده، فرق هم شکافته شده، افتاد، همه این‌ها فرو رفت. این بدن تکه تکه است.

عذر می‌خواهم، تعبیری که از ارباً ارباً می‌کنند این است: می‌گویند: این گوشت را دیدید موقعی که برای کباب برگ یا چنجه‌ای درست می‌کنند و تق تق روی آن می‌کوبند، چطور است، ارباً ارباً آن‌گونه تکه‌تکه است. زینب کبری(س) این‌ها را خودش دیده، ولی بعد که دیگر حمله کردند، آمد و نشست. بعد بالای سر این بدن مقدّس ابی‌عبدالله (ع) یک چیزهایی دید و مانده و سؤال در ذهنش ایجاد شده که این‌ها چیست. می‌گویند شاید: «أَنْتَ أَخِي» هم که بیان می‌کند «آیا تو برادر منی؟» به خاطر این است. چون بر آن تل ایستاده و دیده بود این‌ها این همه تیر زدند، مدام می‌نشست، بلند می‌شد، و امحمّد می‌گفت، واعلیا می‌گفت و با اینکه حضرت بر قلب او دست کشیده و آرام شده اما دیگر یک چیزهایی دید که فریاد می‌کشید. آن تل هم بعداً به تل زینبیّه معروف شد. روی بلندی ایستاده و دارد می‌بیند گودال قتلگاه محاصره است و ... همه را دارد می‌بیند اما یک چیزی را ندیده بود. حضرتش بعد از زین‌العابدین (ع) سؤال می‌کند من یک چیزهایی دیدم که ریز ریز بود. چون بعداً بدن را در بغل گرفت که حالا دیگر با تازیانه زدند و حضرت را بلند کردند ولی این در ذهنشان ماند که یک چیزهای ریز ریزی بود که نه جای شمشیر است، نه نیزه. بدن هم که تکه تکه، قطعه قطعه اما یک چیزهای کوچکی مثل میخی که فرو برود، هست. از حضرت سؤال کرد که عزیز برادرم! این‌ها چه بود؟ گفت: عمّه جان! این‌ها ده نفر را آماده کرد بودند و سم اسب‌ها را تازه کرده بودند و با آن‌ها روی بدن‌ها رفتند. این جای آهن‌هایی است که بوده. زینب می‌سوزد اما خدا می‌خواهد ابی‌عبدالله (ع) این‌طور باشد. خدا ابی‌عبدالله (ع) را این‌طور پسندیده است.

برای همین است که هیچ کس مقامش مثل ابی‌عبدالله (ع) نیست. برای همین است که زیر قبه‌اش دعا مستجاب است. برای همین است که امام صادق (ع) فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ثُرْبَةَ الْحُسَيْنِ شِقَاءَ مَنْ كَلَّ دَأْءَ» و خصایصی دیگری که برای ابی‌عبدالله (ع) هست. هیچ یک از ائمه این‌طور نشده‌اند اما به بدن مقدّس ایشان اهانت‌ها و جسارت‌ها شده است.

آخرین مطلب این است که آن نامرد آمده، حالا نمی‌دانم چطور بوده، دست زیر بدن حضرت رفته، این‌ور آن‌ور کردند و آن‌ها هم همه غارت می‌کردند. حتی پیراهن کهنه را غارت کردند. پیراهنی که چاک چاک بود، غارت کردند. بدن عریان شده و چیزهای که بماند، زبانم لال، نمی‌توانم بیان کنم. اما در این اوضاعی که همه آمدند و یک مشت گرگ صفت، انسان‌های پلیدی که حتی به یک پیراهن کهنه رحم نمی‌کنند - ببین بشر چه می‌شود، «كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» - این انگشت را یادشان رفته و ندیدند. آن وقت آن ساربان می‌آید و می‌بیند. هر چه می‌کند، فشار می‌دهد، می‌کشد، نمی‌تواند آن را در بیاورد، چه کند؟ آخر چیزی که هست می‌دانی چه را قطع کرد؟ «فَقَطَعَ بَصْرَةَ ضَرْبًا» آن‌قدر با این کارد روی انگشت ابی‌عبدالله (ع) زد، چون بریده نمی‌شد، آن قدر زد که انگشت قطع شد؛ یعنی حتی بعد از مرگ و شهادت ابی‌عبدالله (ع) هم خدا باز می‌خواهد که ابی‌عبدالله (ع) را این‌طوری ببیند. یکی دیگر بیاید و آن‌قدر ضربه بزند که ...

«السلام علیک یا ابا عبدالله»